

نگاه

«شکستن هسته‌ی زردآلو» و بازگشت گذشته سرکوب‌شده

مده‌آ در تبعید

سارا شمسی

در بعدازظهری شهریوری هسته سخت روایت‌ها، عشق‌ها و ناکامی‌ها شکسته می‌شود. این هسته شخصیت‌ها را از تعلیق بیرون خواهد آورد و حقایق را برملا خواهد کرد.
راوی از ابتدای داستان «شکستن هسته‌ی زردآلو» ادعا می‌کند که این داستانی برای پایان‌دادن است. در الگویی بینامتنی از نظر ساختاری ترازادی مده‌آ در شخصیت بنفشه بازآفرینی می‌شود و بسامد آن حتی به شخصیت‌های دیگر نیز می‌رسد.
داستان در چند خط روایی به پیش می‌رود، داستان چند زوج، جوانی‌ها و شکست‌هایشان، در خط روایی دوم گذشته شخصیت‌ها برای فهمیدن امروزشان روایت می‌شود، و همه روایت‌ها در اتمسفر تهران شکل می‌گیرد که به کنش‌های داستانی و آستانه تغییر شخصیت‌ها اجازه آشکارگی می‌دهد.
پیوند مؤلفه‌های ترازدی یونانی با آرایش صحنه‌های پازل‌گونه از تهران در کنار هم روایتی مدرن ساخته که در زمینه اصلی، تهران به‌عنوان یک کلان‌روایت شهری گسترده است.
زمرزمه‌هایی از تهران به‌مثابه یک شهر زیبا و دلگیر که آدم‌های سرگردان را در لحظات سرنوشت‌ساز زندگی‌شان نشان می‌دهد. در نظریه لوفور شهر از سه لایه ساخته می‌شود: فضای ادراک‌شده (خیابان، ساختمان، مترو) فضای برنامه‌ریزی‌شده (نقشه، معماری) و فضای زیسته؛ یعنی همان شهری که مردم با خاطره، عشق، ترس و تجربه‌های روزمره می‌سازند. فضای شهری‌ای که دادخواه در نوولایش می‌سازد، فضایی زیسته و تجربه‌شده است؛ تهرانی که با شلوغی خیابان‌ها، کافه‌ها و مکان‌هایش هر لحظه امکان آن را فراهم می‌کند که هسته سخت خاطرات شخصیت‌ها شکسته شود و زخم‌های مجال آشکارشدن پیدا کنند.

تهران در «شکستن هسته‌ی زردآلو» صرفاً یک پس‌زمینه یا ظرف وقوع حوادث نیست، بلکه با تجربه‌های شخصیت‌ها پیوسته بازتولید می‌شود و در کنش متقابل با آنها معنا می‌یابد. از همین‌رو، شهر فضایی خنثی نیست؛ حضورش بر ریتم روایت و ضرابهنگ پیشروی وقایع اثر می‌گذارد و هر مکان، امکان مواجهه‌ای تازه با گذشته را پیش‌روی شخصیت‌ها می‌گذارد. به تعبیر لوفور، فضا امری از پیش موجود نیست، بلکه در خلال روابط اجتماعی تولید می‌شود؛ تهران دادخواه نیز از همین جنس است، شهری که شخصیت‌ها هم در آن زندگی می‌کنند و هم با کنش‌های خود پیوسته آن را می‌سازند. نوازنده فلوتی یا به کافه می‌گذارد و با هم‌نوایی همه مشتریان، مدیر داخلی مردد است که به سباز و آواز اجازه دهد و مشتریان‌اش را از دست ندهد یا با دستور پلمب مواجه شود. این ترس در رفتار شخصیت‌ها در زیست اجتماعی، ترسی نهاده‌یش‌شده است که در لایلای داستان مجال بروز پیدا می‌کند.

در ترازدی‌های یونانی این شرم از جمع است که به ترازدی قوت می‌بخشد و نه‌فقط خطای قهرمان، دوستان صدف از او می‌خواهند در برابر نارواها سکوت کند و آبروی همایون و باشگاه را زیر سؤال نبرد. باشگاهی که همایون کنترل آن را دارد نمادی از قدرت مردانه است که در آن گروه زیادی از زنان کار می‌کنند. حالا خود این زن‌ها از صدف می‌خواهند سکوت کند تا هیچ‌کدام کارشان را از دست ندهند. مسئله فقط دفاع از همایون نیست؛ دفاع از نظم موجود است. هرکس سکوت را بشکند، کل شبکه روابط از هم می‌پاشد. از همین رو، فشار اصلی نه از سوی مردان، بلکه از سوی زنانی اعمال می‌شود که بقای خود را در حفظ این نظم می‌بینند. صدف نیز به شکلی آرمانگرایانه می‌خواهد از ناروایی‌ها در حق راضیه بگوید و این خود دوباره بسامدی از بازآفرینی مده‌آ در شخصیت‌های امروزی داستان است. همان‌گونه که مده‌آ در تک‌گویی‌هایش هنجارهای نابرابری جنسیتی را مورد سؤال قرار می‌دهد و با شور و حرارت، اندوه و دردی را که با وضعیت زن‌بودن همراه است بیان می‌کند.
بـ سامان معنایی ترازدی مده‌آ جنبش‌ها و حرکت‌های اصلی شخصیت‌ها را به پیش می‌برد و ارتباط و منطق ترازیک آن به نیروی محرک روایت بدل می‌شود. بنفشه، همچون مده‌آ، وطن خود را ترک کرده و با اضطرابی حل‌نشده زندگی می‌کند؛ اضطرابی که ریشه در مرگ خانواده‌اش در زلزله، تبعید خودش به آسمان‌ها و شکست عاطفی گذشته دارد و تا امروز در وجودش امتداد یافته است. آنچه از ترازدی به رمان منتقل شده، منطق درونی آن است؛ موقعیتی که در آن شخصیت ناچار است میان سکوت و آشکارکردن حقیقت یکی را انتخاب کند. از همین‌رو، بنفشه بیش از آنکه یادآور کنش‌های مده‌آ باشد، یادآور وضعیت روانی اوست؛ اضطراب و استیصالی که سراسر ترازدی را تا آستانه فرجام‌درب گرفته است. اما بنفشه همزمان با شکستن هسته سخت تلاش می‌کند شجاعت به دست آورد و همه دردها را التیام دهد. دگانه بهشت و جهنم خود را بر فراز داستان می‌گسترده و شخصیت‌ها در میانه راه بهشت و جهنم‌شان به دنبال بخشش در نوساندن و قرار است این‌بار بنفشه همه شخصیت‌ها را از شر ترازدی نجات دهد.

تفاوت مهم نوولا با نظام‌های مستقیم از مده‌آ در همین نقطه آشکار می‌شود. رخدادهای ترازدی یک‌به‌یک بازسازی نمی‌شوند، بلکه موقعیت‌های ترازیک در قالبی معاصر بازآفرینی می‌شوند. بنفشه به‌واسطه شناخت عمیقی که از میلاد دارد لایه‌های پنهان شخصیت او را آشکار می‌کند. همین موقعیت است که او را از شخصیت عاشق فراتر می‌برد و به شخصیتی با کارکرد ترازیک نزدیک می‌کند. از طرفی میلاد با شنیدن گفت‌وگوها در کافه، یاد خود و پدرش می‌افتد. به گفته خودش خیل مردمانی که پایش بیفتد زیر همه چیز می‌زنند. میلاد نیز خود را مورد سؤال قرار می‌دهد. شخصیت میلاد با هر کنشی در داستان یاد بخشی از خاطرات خود می‌افتد و این‌گونه است که ماجرا رو به عمق داستان مدام بالا و پایین می‌شود. وقتی میلاد می‌خواهد از صدف محافظت کند و به مبارزه با هیولاهای پرود، همچون دن‌کیشوت جهان را از پشت روایت‌های ذهنی خودش می‌بیند و برای خود نقش قهرمان می‌سازد، وارد ماجرای صدف می‌شود تا نجاتش بدهد در حالی که در واقعیت این عمل قهرمانانه شکلی طنزآمیز به خود می‌گیرد. اگر بنفشه حامل منطق ترازدی است، میلاد بیش از آنکه قهرمانی ترازیک باشد، یادآور دن‌کیشوت است. تفاوت در اینجاست که دن‌کیشوت شکست خود را نمی‌فهمد، اما میلاد با هر شکست ناچار به بازبینی خودش می‌شود و همین خودآگاهی، او را به یک شخصیت معاصر تبدیل می‌کند. «شکستن هسته‌ی زردآلو»، استعاره‌ای از لحنطه‌ای است که گذشته سرکوب‌شده پیوسته اکنون را می‌شکند و خود را آشکار می‌کند. یک تغییر ناکهانی کوچک که نظام روزمره را از هم می‌گسلد.

برگ سبز خودرو رنو لتینیدو رنگ مشکی مدل ۲۰۱۲
به شماره پلاک ۷۷ ایران ۳۴۱ س ۳۲
شماره شاسی VF1ABLCA۲CC۲۶۱۹۹۲
و شماره موتور ۵Z۷A۶۰۴N۰۱۳۳۴
به نام محمد مهدی صادق با کد ملی ۳۲۵۸۳۰۱۱۳۱
در تاریخ ۱۴۰۴/۰۴/۱۴ مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می باشد.

آگهی مفقودی

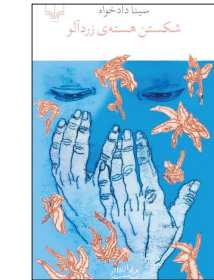
کارت خودرو کوپیک S سفید مدل ۱۴۰۰ به شماره پلاک ۴۰ ایران ۳۴۸م ۵۲
شماره شاسی ۳۲۹۴۴۰۴M۳۸۶۱۱۰NAS
شماره موتور ۷۵۶۷۵۹۴۹۶M۱۵
به نام مهدیه عسکری با کد ملی ۰۰۷۸۵۴۴۱۱۴ مفقود شده و فاقد اعتبار است.

ادبیات داستانی معاصر ایران در سیر تطور تاریخی خود، همواره بازتاب‌دهنده تنش‌های بنیادین میان سنت و مدرنیته، فضاهای روستایی و کلان‌شهرها، و تقابل‌های هویتی بوده است. از دهه‌های پیشین که نویسندگانی مانند محمود دولت‌آبادی و غلامحسین ساعدی بر اقلیم و مناسبات روستایی و حاشیه‌ای تمرکز داشتند، تا ظهور نسل جدیدی از نویسندگان متأثر از صادق هدایت، جلال آل‌احمد و محمدعلی جمال‌زاده که شهر را به‌عنوان زمینه اصلی روایت برگزیدند، مفهوم «شهر» پیوسته دستخوش دگرگونی معنایی شده است. با این حال، در دهه هشتاد خورشیدی، جریان تازه‌ای در اتمسفر ادبی ایران شکل گرفت که متأثر از پدیده وبلاگ‌نوسی، گسترش طبقه متوسط شهری و توسعه فضاهای مصرفی، شهر تهران را نه به‌عنوان یک پس‌زمینه خاکستری و منفعل، بلکه به‌مثابه یک «شخصیت» کنشگر، زنده و واجد هویت نشانه‌شناختی ارتقا داد؛ جریانی که نمایندگان برجسته‌ای مانند مهسا معینار، سبک (با «نگران نباش») و امیرحسین خورشیدفر (با «تهرانی‌ها») هریک از زاویه‌ای خاص به کلان‌شهر و بحران‌های آن نگریستند. سینا دادخواه نیز یکی از نمایندگان شاخص و تثبیت‌شده همین جریان است. او با انتشار رمان «یوسف‌آباد، خیابان سی‌وسوم» و پس از آن «شاهراه» و «قطعه‌ای نایاب برای تعمیر ریش‌تراش»، سبک روایی ویژه‌ای را پایه‌گذاری کرد که در آن توصیفات معماری، ایجاز و بلاگي و بازتولید «زیبایی‌شناسی شهری» در هم آمیخته بودند.

دادخواه به واسطه تحصیلات مهندسی عمران توانست خوانشی نشانه‌شناختی از کالبد تهران ارائه دهد. باوجوداین، بلوغ فکری یک نویسنده و دگرگونی‌های شادب‌زده زیست‌جهان اجتماعی، ناگزیر تقاضای عبور از نوستالژی صرف و مواجهه با التهابات روزمره و تازیک زمانه را مطرح می‌کند. نوولای «شکستن هسته‌ی زردآلو»، تازه‌ترین اثر دادخواه که در نشر چشمه منتشر شده است، نشان‌دهنده تلاشی آگاهانه و درعین‌حال پرمخاطره برای عبور از آن رمانتیسم شهری و ورود به ساحت رئالیسم انتقادی است. این اثر که در سیستر بحران‌های ناشی از شبکه‌های اجتماعی، افشاکری‌های آنلاین و جنبش موسوم به «می‌تو» (MeToo) روایت می‌شود، مجالی فراهم می‌آورد تا توانایی ادبیات معاصر ایران در درونی‌سازی و بازنمایی ترندهای جهانی و بحران‌های اخلاقی انسان شبکه‌ای مورد سنجش قرار گیرد. مفهوم «فلانور» یا پرسه‌زن شهری، نخستین بار از سوی شارل بولدر در بستر پاریس قرن نوزدهم مفصل‌بندی شد و بعدها از طرف والتر بنیامین به‌عنوان نماد مواجهه انسان مدرن با کلان‌شهر سرمایه‌داری بسط یافت. بنفشه بنیامینی، مشاهده‌گری است که در دل جمعیت، پاساژهای پرزرق‌وبرق قدم می‌زند، با شیره به‌مثابه یک متن زیبایی‌شناختی برخورد می‌کند، اما هم‌زمان فاصله انتقادی خود را با کالایی‌شدن جهان حفظ کرده و به لایه‌های پنهان ویرانی در پس این شکوه بی می‌برد. در آثار پیشین سینا دادخواه، به‌ویژه در «شاهراه» که تاریخ دهه هفتاد تهران را از منظر یک جوان پرسه‌زن روایت می‌کرد، فلاوررسم عمدتاً سوبه‌ای نوستالژیک و هویت‌جو داشت. اما در «شکستن هسته‌ی زردآلو»، این رویکرد دستخوش یک جرخش بنیادین و کارکردی شده است. تهران این نوولا دیگر آن شهر امن و رمانتیک برای پرسه‌زنی و کشف و شهود روشنفکرانه نیست. مرکز شهر تهران و کافه‌ها و باشگاه آن، اگرچه همچنان با همان دقت توصیف می‌شوند، اما اکنون به «صحنه» و ویتترین‌های شکننده‌ای تبدیل شده‌اند که دروغ‌های انسان معاصر را پنهان می‌کنند. آشنایی تصادفی دو هوشمند نشان می‌دهد که چگونه امنیت که پیش‌تر در روابط عمیق انسانی و عاشقانه وجود داشت، اکنون تحت فشارهای هنجارهای نوظهور اجتماعی و «دادگاه‌های مجازی» از بین رفته است. یکی از کلیدی‌ترین و درعین‌حال چالش‌برانگیزترین

«شکستن هسته‌ی زردآلو»: عبور از رمانتیسم شهری به رئالیسم انتقادی

پرسه‌زنی در هزارتوی قضاوت



شکستن هسته‌ی زردآلو
سینا دادخواه
نشر چشمه

۲. پوسته سخت و مقاوم هسته (مکانیسم‌های دفاعی): این لایه نماد سیر روانی، پنهان‌کاری‌ها، و حریمی است که آدم‌ها برای محافظت از رازها و دروغ‌های روزمره خود بنا کرده‌اند. ۳. مغز درونی هسته (حقیقت‌عریان): درون این هسته سخت، گاه مغزی نهفته است که تلخ، گزنده و مسموم‌کننده است. این لایه نمایانگر حقیقتی است که در پس افشاکری‌ها نمایان می‌شود. در جهان‌بینی این رمان، هنگامی که شبکه‌های اجتماعی و ادعاهای اخلاقی به میان می‌آیند، پوسته شیرین شکافته می‌شود. آدم‌ها در تلاش برای تطبیق با هنجارهای جدید افشاکری، بی‌وقفه پیوسته‌های یکدیگر را می‌شکنند، اما غالباً در مواجهه با طعم زهرآکین حقیقت درون آن، دچار فروپاشی اخلاقی می‌شوند. در این وضعیت، کلام و تعهد اعتبار پیشین خود را از دست داده است و آدم‌ها در مرحله «آزمون و خطای جامعه» قرار دارند.

رمان دادخواه حجمی محدود دارد، اما می‌کوشد قصه پیچیده سه زوج، بحران مهاجرت، یک رسوایی اخلاقی مرتبط با جنبش «می‌تو»، و تضاد روانی میان تهران و استرالیا را در خود جای دهد. این تراکم مضمونی در ظرفی به این کوچکی، باعث شده است که «بنی» شخصیت‌ها فرصت کافی برای بلوغ پیدا نکنند و در حد «تیت»‌هایی برای پیشبرد پیرنگ نظری نویسنده باقی بمانند. در بخش‌هایی از کتاب، کنش‌های داستانی متوقف می‌شوند تا راوی تحلیلی جامعه‌شناختی از وضعیت موجود ارائه دهد. اگرچه این تحلیل‌ها فی‌نفسه درخشان‌اند، اما در منطق داستانی باورپذیری صدای زنی را که درگیر یک التهاپ زیستی و عاطفی سنگین است، مخدوش می‌سازند. لحن تخصصی و زیبایی‌شناسانه، گاه مانع از لمس عریان درد از سسوی مخاطب می‌شود. از سوی دیگر، اتکا به هشتک‌ها و مفاهیم روزمره شبکه‌های اجتماعی، این خطر بالقوه را به همراه دارد که با تغییر پلتفرم‌های ارتباطی در دهه‌های آینده، متن کارکرد ارجاعی خود را از دست بدهد. با تمام این تفاسیر، «شکستن هسته‌ی زردآلو» اثری است که بازتاب‌دهنده بلوغ و هم‌زمان، سرخوردگی جریانی از داستان‌نویسی است که روزگاری شهر تهران را به‌عنوان یک آرمان‌شهر شخصی جشن می‌گرفت. دادخواه با شجاعتی تحسین‌برانگیز، تبر بر پیکره همان ویتترین‌های شیشه‌ای می‌کوبد که خود پیش‌تر بناکرده بود. او به جای اسیرشدن در شعارزدگی مرسوم، خواننده را در لایه‌لای معماری مدرن تهران به تماشای فروپاشی اخلاقی می‌برد؛ جایی که چمدان یک ویدئوی تبلیغاتی، شخصیت‌هایی مانند میلاد، صدف و بنفشه را دستخوش تغییر می‌کند. دادخواه ثابت می‌کند که فلانور ادبیات معاصر ایران دیگر در خیابان‌های تهران صرفاً قدم نمی‌زند و لذت نمی‌برد؛ او در میان بقایای اخلاقی این شهر، با اضطراب و هراس، به دنبال نشانه‌هایی از انسان ازدست‌رفته می‌گردد.

در جست‌وجوی حقیقت

محدئه‌جوادی

از راه می‌رسد؛ چیزی که بنفشه از آن به‌عنوان «ماشین خدا» یاد می‌کند. «در یونان باستان، وقتی نمایش‌ها به نقطه بحرانی می‌رسیدند و تباهی و فاجعه در انتظار شخصیت‌ها بود، برای کاهش رنج و آلام مخاطبان، یک ناجی سوار تسمه‌نقاله به صحنه فرو می‌آمد و به مخمصه پایان می‌داد تا نشان دهد خدایان در نهایت خیر و صلاح شهروندان را می‌خواهند». بنفشه در زندگی‌اش بارها با ماشین خدا مواجه می‌شود و هر گناشایی در زندگی‌اش را استعاره‌ای از آن می‌داند؛ درست مانند زمانی که در اوج افسردگی و اشتفتگی‌های پس از مهاجرت به استرالیا، با همسر روسی‌اش میخائیل آشنا می‌شود و این آشنایی برای بنفشه در مرز فروپاشی به‌مثابه همان ماشین است.

سینا دادخواه که دانش آموخته رشته مهندسی عمران است و در زمینه مطالعات شهری و تهران‌پژوهی نیز فعالیت دارد، در کتاب تازه‌اش مانند دیگر روایت‌های شهری‌اش، از شهر فقط به‌عنوان بستری برای شکل‌گیری داستان استفاده نمی‌کند. او با توصیف دقیق نماها و مظاهر شهری، آن را به عنصری مهم و ساختاری در پیش‌برد داستان تبدیل می‌کند تا جایی که شهر می‌تواند به‌عنوان یکی از شخصیت‌های داستانی ظاهر شود. هم می‌تواند مهمی برای دردها باشد هم خودش تبدیل به درد شود. تهران، بنفشه را از خاطرات تلخ زلزله بم و ازدست‌دادن خانواده‌اش نجات می‌دهد، میلاد را سـر راه او قرار می‌دهد و به او امکان تجربه عشق را می‌دهد. رابطه‌اش با میلاد را به نب‌تست می‌رساند و عشق دیرینه‌اش را به سرچشمه اضطراب‌های

شیرازه

مروری بر کتاب «شکستن هسته‌ی زردآلو»
شکستن، ادامه‌دادن

هائیه‌محقق

«شکستن هسته‌ی زردآلو»، داستانی است دغدغه‌مند که در دل زندگی امروزی در تهران روایت می‌شود. بر بستری از گفت‌وگو و روابط که از خلال آن، شخصیت‌ها به واکاوی خود، آگاهی، تغییر و حرکت می‌رسند. سینا دادخواه در این داستان به‌خوبی لحن و شاخصه‌های یک راوی زن را ارائه می‌کند. زنی که به قول خودش زندگی‌ای غیرعادی دارد و در این زندگی غیرعادی با وقایعی که هر کدام می‌توانند به تنهایی یک انسان را از پا دریاورند، ادامه می‌دهد. «ادامه‌دادن»، تعبیر خوبی برای شخصیت اول این داستان، بنفشه، است. لحن ظریف و جزئی‌نگر او، به همراه نمایش حساسیت‌های معمول یک زن، شخصیت اول زنی را که نویسنده‌اش مرد بوده است، رای مخاطب باورپذیر می‌کند. داستان در خط‌های زمانی چندگانه‌ای در حال بازگوشش است. این جابه‌جایی میان زمان‌ها شاید در ابتدا کمی برای مخاطب نامعلوم باشد، اما به‌زودی و با فرصت‌دادن به داستان، برای جلوگیری و نشان‌دادن معادله‌اش، قابل تشخیص می‌شود.

نشانه‌های زندگی کنونی در جامعه در حال تغییر ایران، به‌خوبی در داستان قابل مشاهده است. دغدغه‌هایی که در این دوره زمانی بروز پیدا کرده و شاید بتوان این‌طور برداشت کرد که شبوه تفکر جامعه به‌خصوص جوانان را تغییر داده است؛ ازجمله اشاره به جنبش‌های حق‌طلبانه، علاوه بر این، مسائلی مانند مهاجرت، رابطه، پیوند با خانواده، خیانت، خودکشی، کمک‌گرفتن از تراپیست، مسائل مربوط به هویت جنسیتی و شبکه‌های اجتماعی نیز در داستان بیان شده‌اند. همه اینها «شکستن هسته‌ی زردآلو» را رمانی مدرن و معاصر می‌کند که از قیدوندهای شمایل سنتی نوشتار فراتر می‌رود و ارتباط نزدیک‌تری با مخاطب امروزی برقرار می‌کند. این حرکت رو به جلو و شاید ساختار شکنانه، در نوع انتخاب کلمات نیز پیداست. کلماتی که دیگر فقط به فارسی با ادعری محدود نیستند و واژگان مورد استفاده نسل امروز را هم وارد میدان می‌کنند.

راوی داستان، بنفشه، شخصیتی کنشگر است. او در زندگی با وقایعی مانند از دست دادن والدین، از دست دادن رابطه‌ای که برایش ارزشمند بوده و از دست دادن شغل رویبه‌رو بوده است، تجربه هم‌زمان اتفاق‌هایی مثل پایان رابطه، مهاجرت به کشوری جدید و از دست دادن شغل و دوستی، او را متوقف نمی‌کند. هرچند تجربه خودکشی ناموفقی نیز از سر گذارنده است. او با خودآگاهی نسبت به شخصیت و گره‌های روانی خودش، شاید به دلیل ارتباط با تراپیست- از تلاطم‌های زندگی و بیج‌های سخت می‌گذرد و حق خودش را هرچند شکست خورده باشد، می‌شناسد. شخصیت دیگر این داستان، میلاد، گرچه نقاط مشترکی با بنفشه دارد، اما انگیزه‌های درونی و ریشه‌های متفاوتی باعث بروز رفتارهایش می‌شوند. اگر بنفشه برای التیام زخم‌ها و دردها و ساکت‌کردن ندای مضطرب درونش مرکز توجه است، میلاد برای پوشاندن احساس حقارت درونی خودش را مرکز توجه می‌کند. بنفشه به زخم‌هایش آگاه است، اما میلاد گرچه خیلی به تفکر درونی می‌پردازد، راه‌حلی برایشان، یا لاقال برای کنترل‌شان، ندارد. مخاطب اما نقص‌های شخصیتی او را می‌بیند و می‌تواند بین ارجاع‌هایی که در داستان بیان می‌شود به‌خوبی ارتباط پیدا کند. سینا دادخواه ماهرانه از عناصر تشکیل‌دهنده زیست جوان اکنون جامعه ایران بهره برده است. مکان‌هایی مثل کافه که شاید بخشی مهم از روزمره این نسل است، ساختار شهری، روابط، فضای مجازی، جنبش‌ها، همه و همه در اختیار روایتگری او هستند. روایتی مثل «شکستن هسته‌ی زردآلو» که مهم‌ترین شاخصه‌اش واقع‌گرایی آن است. واقعیتی که در یک تماس اسکایپ در میان خاطرات زنی ایرانی بیان می‌شود و زندگی‌ای که تماماً زندگی است؛ نه کم و نه بیش. او با دستمایه قراردادن زندگی چند جوان و برش‌زدن قابی گذرا از زندگی‌هایشان، نشان می‌دهد که می‌توان در دل تلاطم‌ها و بحران‌ها، شکست‌ها و رنج‌ها، خود را شناخت، مشاهده کرد و گرامی داشت.